

## بررسی تاریخی نقش تخیل و خیال در دو داستان «ألف لیله و لیله» و «رساله حیّ بن یقظان»

جواد خانلری<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> استادیار، عضو هیات علمی و گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه پیام نور کردستان، ایران

### چکیده

ادبیات علمی، تخیلی عربی ریشه در باورها و افکار دیرینیان دارد. گرچه ردّ پای ادبیات علمی، تخیلی اروپا در عرصه ادبیات معاصر عرب کاملاً محسوس و ملموس است، لیکن نمی توان نخستین بارقه های این نوع ادبی جدید را در لابلای متون کهن و داستان های فولکلور و مردمی اعراب منکر شد. خاصه این که در داستان های «ألف لیله و لیله» و «رساله حیّ بن یقظان» می توان بر مواردی دست یافت که ادیب، علم را با ادبیات آمیخته است و داستانی علمی، تخیلی ارائه داده است. خرافه ها و اسطوره هایی همچون قالیچه پرنده، چراغ جادو، گوی سحرآمیز، انگشتر جادو و صدها مورد دیگر مردمان را با خود همراه ساخته و آرزوهای دست نیافتنی آنها را در عالم خیال و رؤیا محقق می ساختند. امروزه نیز به لطف علم و دانش این امور خرافی و اسطوری در پوشش امکاناتی چون هواپیما، تلوزیون، ربات، تکنولوژی و هزاران مورد دیگر محقق شده اند. بنابراین گرچه برخی این ادبیات در نوع خود بی نظیر را زاده علم و دانش امروز می دانند، اما باید اذعان داشت که خیال ادیب و داستان های فولکلور دوره کهن نیز هرگز خالی از امور علمی، تخیلی نبوده است و حاصل آن را می توان در آثاری که بر جای نهاده اند مشاهده نمود.

واژه های کلیدی: ادبیات علمی، تخیلی، داستان های فولکلور، ألف لیله و لیله، حیّ بن یقظان.

## ۱- مقدمه

ادبیات مردمی عرب، افسار تصوّرات و تخیلات خویش را رها ساخته، و بی‌هیچ قید و مرزی به حرکت خویش ادامه داده تا بدانجا که جن و شیاطین را احضار نموده و در معجزه‌ها و امور خارق‌العاده فرو رفته و از آینه و سنگ زمرد و شمشیر طلسم شده نیز بهره جسته است. بدین صورت، از واقعیت چشم پوشیده و رؤیایا و آرزوهایش را در زمانه‌ای خالی از هرگونه دلبستگی و سختی و درد برای ما حکایت می‌کند. واقعیتی که خویش را بر عرب تحمیل می‌کند و او را در پس دیوار زمان محبوس و زندانی می‌سازد و او نیز تنها راه خلاصی و شکست این دیوار را در تخیلات و رؤیایا و آرزوهای دور و دراز می‌بیند. اینجا بود که داستان‌های مردمی یا به عبارت دیگر (فولکلور) عجیب و غریب و سرشار از رخدادهای فانتزی عجیب و شخصیت‌های خارق‌العاده ظهور کرد، داستان‌هایی که می‌توانست در یک چشم برهم زدن یا حتی سریع‌تر از آن آرزوها را برآورده سازد.

شاید یکی از بزرگ‌ترین موانعی که مردم در گذشته با آن روبرو بودند، مشکل سفر و سختی‌ها و رنج آن و صبر ورزیدن در برابر آن سختی‌ها بود. انسان که دارای سرشتی عجول است، مجبور بود که در سفرها بر پشت حیوانات سوار شود، حیواناتی که نمی‌توانستند امیال و آرزوهای او را در جهت جابجایی سریع، پاسخ دهند. بنابراین بیشترین چیزی که در داستان‌های فولکلور عرب با آن روبرو هستیم، داستان‌های پرواز بر پشت جن‌ها و شیاطین و یا به وسیله لباس پر دار و یا بال‌هایی است که به انسان این امکان را می‌دهد تا مسافت‌ها را با سرعتی بسیار بپیماید.

به عنوان مثال، آینه سحرآمیز برای انسان از درجه اهمیت بالایی برخوردار است. او بیشتر اوقات این آینه را در رؤیاهایش می‌پروراند، نه از باب تفریح و بازی بلکه از باب شدت نیاز و احتیاج بدان. شخصی که از دوری همسر و فرزند و خانه به دلیل جنگ یا کسب روزی و یا علم، رنج می‌برد، اشتیاق دیدار خانواده و دوستانش را در سر می‌پروراند، اما از آنجا که شرایط به گونه‌ای بود که مانع دیدار و ابراز شور و شوق وی می‌شد، و از آنجا که مسافرت نیز سخت و طاقت‌فرسا بود و راهها طولانی، آینه سحرآمیز تنها راه حل بی‌نظیر برای این امر بود. در آینه سحرآمیز، انسان می‌توانست اقلیم‌های دوردست و سرزمین‌هایی را که حتی جن و انس نیز بدان دست نیافته‌اند، مشاهده کند و هر کسی را که می‌خواست در آن مشاهده می‌کرد هر چند مکان دور و فاصله بسیار بود.

ولی آیا همه این اموری که ذکر کردیم، خیال علمی به شمار می‌روند. آیا جن و شیطان و آینه سحرآمیز و امور دیگری مانند قالیچه پرنده، چراغ جادو و گوی سحرآمیز، جزء اندیشه‌های علمی به شمار می‌روند؟

برای پاسخ به این سؤال، باید که وجه تمایز میان فانتازیا و خیال علمی مشخص شود، با وجود آن که این حکایت‌ها هیچگونه ارتباطی با خیال علمی ندارد، ولی برخی از محققان آن را جزء ادبیات علمی - تخیلی یا به عبارتی مقدمه و یا اصول آن به حساب آورده‌اند. تنها عاملی که باعث می‌شود در تشخیص آن دو از یکدیگر دچار اشتباه شوند، «رمز» است. این رمز عبارتست از تفسیری که از حکایت‌های فانتزی و خرافی بر اساس دستاوردهای جدید بشری به دست می‌آید. بنابراین می‌توان گفت که هواپیما همان قالیچه پرنده و تلویزیون همان آینه سحرآمیز و دانش امروز که قادر است امور خارق‌العاده را انجام دهد، همان شیاطین و اجنه هستند. محمد التلاوی می‌گوید: «رمزهای سحرآمیزی که شب هنگام به طور فراوان پراکنده‌اند، مانند (انگشتر سلیمان - قالیچه سحرآمیز - اسب آبنوس - پرواز بر بال پرنده عظیم‌الجثه رخ ...) توسط دانش جدید به اختراعاتی نظیر؛ خودرو، موشک، تلویزیون و ... تبدیل شده‌اند» (التلاوی، قصص الخیال العلمی فی الأدب العربی، ص ۵۲).

محمد عزّام می‌گوید: «نیروی جن، که علم امروز جایگزین رمزی آن شده است، بی‌نیاز و نیازمند می‌سازد، سود و زیان می‌رساند، فاصله‌ها را کوتاه می‌سازد و از دیوارها رد می‌شود و اموری را که انسان در برابر آن ناتوان است، محقق می‌سازد و نظیر این امور خارق‌العاده که در نظر انسان آن دوره، رؤیایی بیش نبود، توسط علم و دانش انسان امروزی به حقیقت پیوسته است» (عزّام، ۱۹۹۴م، ص ۱۷).

شمار بسیاری از محققان، این تفسیر رمزی از امور خارق‌العاده کهن را جزء مسلّمات خیال علمی به شمار آورده‌اند و تمام آنچه که روزگاری رؤیای بشر بود، به فضل علم و تکنولوژی محقق شده و لذا در مجموعه خیال علمی قرار دارد. جز آن که ما نمی‌توانیم بر این ادبیات مردمی اصطلاح خیال علمی را اطلاق کنیم و نیز نمی‌توانیم آن را جزء مقدمات و یا آغاز کننده خیال علمی عربی به حساب آوریم. زیرا رؤیاهایی که بر وفق دستاوردهای تکنولوژیکی معاصر تفسیر شده‌اند، به طور کلی، جزء خیال علمی به شمار نمی‌آیند چه ادبیات مردمی عرب در بیشتر حکایت‌ها و داستان‌هایش، ادبیات فانتزی است و اگر بخواهیم رمز را مقیاس ادبیات علمی-تخیلی قرار دهیم ناگزیر از توجه به قدیم می‌باشیم یعنی این که چاره‌ای جز داخل ساختن اسطوره‌های فراعنه، اغریق و عرب‌ها و فانتزیای هند و چین و رؤیاهای ایرانیان و بابلی‌ها نداریم. بنابراین باید که تمام این انواع را در زمره خیال علمی به حساب آوریم گرچه کاملاً با آن تفاوت دارند و نیز در تضاد هستند. بنابر رمز، طاووس هیرا<sup>۱</sup> خیال علمی است زیرا می‌تواند رمز شبکه اینترنت یا دوربین باشد و یا این که ازدهای آهنی رمز قطار باشد و یا این که تیر و کمان ابوحیه<sup>۲</sup> نمیری<sup>۳</sup> نمونه ابتدایی موشک باشد.

همچنین نمی‌توان ادعا کرد که ادبیات مردمی عرب، مقدمه و یا اصول ادبیات علمی-تخیلی عربی را تشکیل می‌دهد. زیرا بسیار آشکار است که داستان‌های علمی-تخیلی معاصر عرب، در نتیجه تحوّل حقیقی و متسلسل ادبیات مردمی عرب، ظهور نکرده، بلکه تأثیرپذیری از ترجمه‌های متعددی که اعراب در نیمه قرن نوزدهم بر آن اطلاع یافته‌اند، در این امر دخیل بوده است. به این دلیل است که وقتی داستانی یا رمانی از ادبیات علمی-تخیلی عربی مطالعه می‌شود، به سرعت به ارتباط آن با ادبیات علمی-تخیلی غرب پی برده می‌شود، زیرا بیشتر ویژگی‌ها و تکنیک‌هایش را از آن ادبیات کسب کرده است. و از سوی دیگر در اندیشه هیچ کس خطور نخواهد کرد که این نوع ادبی جدید، شاخه و تحولی از ادبیات مردمی فانتزی است، زیرا این امر هرگز منطقی به نظر نمی‌رسد و اگر چنین باشد، شایسته است که اسرائیلیات و شطحیات و کرامات صوفیه برخی دیگر از داستان‌های کهن را در زمره ادبیات علمی-تخیلی به شمار نیاوریم. گرچه این داستان‌ها از خیالی غنی و موهبتی بی‌نظیر برخوردارند. به عنوان مثال، اسرائیلیات بر شگفتی‌های قرن‌های گذشته استوار است مانند داستان عوج بن عناق و اخبار بنی‌اسرائیل و راهبان آنها، و اخبار انبیاء در میان خویشاوندانشان. با وجود آن که بیشتر این داستان‌ها دروغ هستند و اخبار آنها از بین رفته است، داستان سرایان و برخی از مفسران در هر مناسبتی آنها را ذکر کرده‌اند. به عنوان مثال؛ عوج بن عناق در زمان حضرت نوح (ع) در طوفانی که تا زانوهایش نمی‌رسید فرو می‌رود. در این هنگام از بالا به کشتی نوح نگاه می‌افکند و وی را چنین مسخره می‌کند: «ای نوح این دیگی که تو و قومت بر آن درآمده‌اید چیست؟» و حکایت نمرود که تابوتی ساخت و چهار شاهین آن را به آسمان بلند کردند تا با سوار شدن در آن به جنگ با خداوند بپردازد (الحنفی، ۱۳۱۱هـ.ق)

اما در شطحیات صوفی و اخبار آنها نیز کرامت‌های حقیقی با خرافات و وسوسه‌های شیاطین در هم آمیخته و از این روی کتاب‌هایشان لبریز از داستان‌های عجیبی است که داستان‌ها و یا شخصیت‌های فانتزی عربی و یا جهان را یادآور می‌شود. مانند حی بن یقظان و رابینسون کروزو و تارزان و غیره. به عنوان مثال نمی‌توان ادعا کرد که «مذهب» داستانی علمی-تخیلی است که صدها سال بر ساخت ربات پیشی گرفته است. در مستطرف آمده است که مذهب از افراد چابک بود که به پیر طریقت خدمت می‌کرد، برخی از صوفیان گویند: مذهب انواع مختلفی دارد، برخی از آنها در برابر پیر و مرشد فانوس به دست دارند و برخی دیگر غذا و نوشیدنی برای او می‌آورند (الابشیهی، ۱۹۹۳م، ص ۴۰۳).

<sup>۱</sup> - بر اساس اسطوره‌های اغریقی، هیرا - الهه عظمت و قوت - همسر ربّ ارباب اولمپ، زئوس است که ماجراجویی‌های عاطفی را دوست داشت.

هیرا، پرنده‌ای خرافی داشت که شبیه طاووس بود. در هر پیری از دمش چشمی وجود داشت که مراقب همسرش در آسمانها و زمین بود.

<sup>۲</sup> - ابوحیه النمیری: شاعری مخضرمی (دو دولت اموی و عباسی)، وی بسیار دروغگو بود، دینوری در «الشعر والشعراء» و «عیون الاخبار» از او روایت کرده است که گفت: «روزی آهویی بر من آشکار شد، من نیز تیر افکندم ولی از تیر فرار کرد و آن تیر نیز او را دنبال کرد او نیز بدین سو و آن سو گریخت تا این که در یکی از شن‌زارهای نرم او را غافلگیر نمود و افکند».

این مذهب گرچه در خدمت انسان‌ها بوده و چون ربان امروزی، خواسته‌ها را انجام می‌داده است، ولی جزء ساخته‌های بشر و ابداع وی نیست و از سوی دیگر نمی‌توان بر اساس آنچه که در باب نظریه و رمز گذشت، خیالی علمی به شمار آورد.

اما آیا انکار هر گونه بارقه‌ای از خیال علمی در منابع کهن عربی و یا ادبیات مردمی، اجحاف و کوتاهی نیست؟ و آیا این عادلانه است که گمان کنیم میراث عربی به طور کلی خالی از اخبار و حکایت‌هایی است که می‌توان آنها را در زمره خیال علمی به شمار آورد؟

در پاسخ باید گفت که خالی بودن منابع کهن عربی از مواردی که می‌توان خیال علمی به شمار آورد؛ انکاری مبالغه‌آمیز است. گرچه این نوع ادبی در تاریخ ادبیات کهن رایج نبوده و با وجود آن که ساختار داستان عربی اغلب شکل فانتازیا را به خود گرفته است، ولی بی‌شک نمی‌توان برخی از اجزاء ادبیات مردمی و داستان‌های فلسفی و دینی را در شمار ادبیات علمی-تخیلی نیاورد. به منظور آشنایی بیشتر با این منابع، نمونه‌هایی را مورد بررسی قرار می‌دهیم. الف) هزار و یک شب؛ ب) حی بن یقظان؛ ج) دیگر مصادر کهن ادبیات عرب

### ۱) هزار و یک شب

کتاب هزار و یک شب، از جمله کتاب‌هایی است که غالباً صبغه فانتزی دارد، گرچه از داستانها و شخصیت‌های تاریخی نظیر هارون الرشید، ابونواس و فضل بن ربیع و دیگران، خالی نیست. اما حکایت‌هایی که با ادبیات علمی-تخیلی در رابطه است، جز چند داستان پراکنده در داخل کتاب نیست. یکی از این داستان‌ها، «داستان اصحاب طاووس و شیپور و اسب» می‌باشد که مضمونش با ادبیات علمی-تخیلی مربوط است و شاید مبالغه نکنیم اگر بگوئیم که تا حد زیادی داستانی علمی-تخیلی است.

خلاصه داستان بدین صورت است که سه حاکم با سه هدیه عجیب و غریب نزد یکی از شاهان آمدند و به عنوان مهریه تقدیم نمودند تا پادشاه نیز سه دختر خویش را به ازدواج آنها در آورد. اما هدیه نخست طاووسی بود که در هر ساعت از روز آواز سر می‌داد؛ هدیه دوم شیپوری بود که شهر را با صدایی که از خود خارج می‌نمود از آمدن دزد یا دشمن خبردار نموده و از آن پاسبانی می‌کرد. سومین هدیه، اسبی ساخته شده از درخت آبنوس و عاج بود که پرواز می‌کرد و صاحبش را هر جا که می‌خواست می‌برد. زمانی که پادشاه، طاووس و شیپور را امتحان نمود، آنها را همان گونه که صاحبانشان گفته بودند، یافت پس به آن دو نفر انعام نمود، اما صاحب اسب، همچنان منتظر بود امتحان اسبش به پایان برسد تا او نیز به انعامش دست یابد.

پسر پادشاه پیش می‌آید تا اسب را بیازماید، او با اسب پرواز می‌کند ولی نمی‌داند چگونه آن را بنشانند، پس از پیمودن مسافت‌های بس طولانی سرانجام بر بام قصری در سرزمینی دور می‌نشیند. در آنجا می‌فهمد که این قصر متعلق به پادشاه آن سرزمین است، اتفاقاً با دختر پادشاه برخورد می‌کند و دل‌باخته یکدیگر می‌شوند تا آنجا که پادشاه به آنها هجوم می‌آورد و جوان ناگزیر داستان خود را تعریف می‌کند. پادشاه از او می‌خواهد تا اسب را نشانش دهد و آن را بیازماید آن جوان سوار بر اسب شده و فرصت را غنیمت شمرده و فرار می‌کند و خود را از دست پادشاه که قصد کشتن او را داشت، نجات می‌دهد. پس از چند روز باز می‌گردد و دختر پادشاه را می‌رباید و او را با خود به سرزمینی دیگر می‌برد. و صاحب اسب، طی یک ماجراجویی طولانی آن دو را تعقیب می‌کند. مهم‌ترین عنصر در این حکایت، اسب پرنده است، این اسب ساختگی است، بدین معنا که از ماده‌ی آبنوس و عاج ساخته شده و این تنها وسیله ساخته شده در کتاب «هزار و یک شب» است که به عنوان وسیله‌ای جهت پرواز استفاده می‌شود. آنچه که تعجب و شگفتی به بار می‌آورد، توصیف این اسب از سوی راوی است. گویی که او هواپیمای جت و یا این که هلیکوپتر را توصیف می‌کند. مثل این است که وی به قوانین فیزیک پرواز، احاطه کامل دارد. با این شواهد که اسب مجهز به دستگیره، اهرم‌های فراز و فرود و هدایت و مانور و غیره است. زمانی که پسر پادشاه می‌خواهد این اسب را آزمایش کند، چنان که اسب حقیقی را با لگد به حرکت در می‌آورند، به آن نیز لگد می‌زند ولی حرکتی نمی‌کند و می‌پرسد: «ای دانای زمانه، کجاست آن حرکتی که ادعایش را می‌کردی؟ در این هنگام، حکیم نزد پسر پادشاه آمد و اهرم پرواز را نشان داد و گفت: این

اهرم را حرکت بده، او نیز آن را حرکت داد، ناگاه اسب حرکتی کرد و به همراه او بر آسمان پرید، همچنان پرواز می‌کرد تا آن که از نظر ناپدید شد. در این لحظه پسر پادشاه از کار خود شگفت‌زده شد و از سوار شدن بر اسب پشیمان شده و گفت: حکیم قصد هلاک ساختن مرا داشت، سپس شروع به اندیشه در تمام اجزای اسب نمود، در همین اندیشه بود که چشمش به چیزی شبیه سر خروس در شانه راست و همچنین در شانه چپ افتاد. پس دکمه‌ای را که به سمت راست بود فشار داد، ناگهان حرکت اسب شدت گرفت و در آسمان بالا رفت، بنابراین دکمه طرف چپ را فشار داد و حرکت اسب کمتر شد و رامتر شد به گونه‌ای که به هر سو که می‌خواست، بدان جهت می‌بخشید و هرگاه که می‌خواست بالا می‌برد و هرگاه که می‌خواست فرود می‌آمد» (الف لیله و لیله، بدون تاریخ، ص ۲۴۸).

با این اوصاف که گذشت، ما با هواپیمایی حقیقی و مجهز به دکمه‌ها و اهرم‌های پرواز و فرود روبرو هستیم که یک هواپیمای با هدایت آسان است و مانند اسب چموش نیست نیز احتیاج به شلاق ندارد، همچنان که اسب را احتیاج است بلکه از طریق اهرم‌ها و دکمه‌ها این امر صورت می‌پذیرد.

اما روش پرواز آن به این صورت است که میانه‌اش (شکمش) پر از باد می‌شود بدین ترتیب وزن خود را از دست داده و در برابر جاذبه زمین مقاومت می‌کند از سوی دیگر احتیاج به نیرویی کافی جهت حرکت و پرواز در هوا دارد همچنان که هواپیماها احتیاج به موتور جت دارند. سوار این اسب نیز احتیاج به کمر بند ایمنی دارد تا از پشت آن نیفتد. پسر پادشاه آن گاه که باز می‌گردد تا محبوبه‌اش را بریاید سوار شد و دخترک را پشت خود سوار نمود و محکم بست. پس اهرم پرواز را حرکت داد، شکم اسب پر از هوا شد و حرکت نمود و به راه افتاد و بدین ترتیب در آسمان اوج گرفت (همان، ص ۲۹۳).

در ضمن چنین سفر شاعرانه‌ای شخص نیاز دارد تا سرعت هواپیما را بکاهد تا جذابی و دلربایی سفر دو چندان گردد «و اسب آنها را با لطافت و آرامی حرکت داد تا مبدا ناراحت شوند» (همان، ص ۲۹۱).

اما روایت داستان به شیوه‌ای جالب و زیبا صورت می‌پذیرد، راوی برای آن که از تلاش خواننده و یا شنونده جهت اطلاع بر نحوه ابتکار و اختراع این اسب پرنده، خلاصی یابد آن را نابود می‌سازد. لذا می‌بینیم که پادشاه، زمانی که پسرش نزد وی باز می‌گردد اسب آبنوس را منهدم می‌سازد تا مبدا پسرش بار دیگر از او دور شود. بدین ترتیب راز اختراع این اسب برای همیشه نزد خواننده و شنونده سر به مهر و مبهم باقی می‌ماند. به گونه‌ای که آرزو می‌کنند ای کاش پادشاه این اسب را نمی‌شکست، و بی‌شک رؤیای سوار شدن بر چنین پرنده زیبایی را در سر می‌پروراندند. ولی بشر، پیش از آن که بر صندلی نخستین هواپیما سوار شود و در کنار پرندگان با شگفتی تمام پرواز کند بایستی که دوره‌ای بس طولانی را سپری می‌کرد.

دومین داستان در «هزار و یک شب» که می‌توان آن را یک «توپای علمی-تخیلی» به شمار آورد، داستان «عبدالله البحر» است. داستان از این قرار است که صیادی فقیر که نه فرزند دارد، زمانی که فرزند دهم به دنیا می‌آید قصد دریا می‌کند و تورش را در آب می‌افکند تا شانس پسرک جدید را بیازماید، ولی آنچه که در دام گرفتار می‌شود چیزی جز خاشاک و لاشه بدبوی الاغ نیست. چهل روز به این منوال سپری می‌شود تا بدانجا که گمان می‌کند بر این پسر رزق و روزی قسمت نشده است. روزی دام خود بر دریا می‌افکند و محکم نگه می‌دارد، ناگهان می‌بیند که به جسم سنگینی گیر کرده است، همچنان که تور را می‌کشد، دست‌هایش زخمی می‌شوند تا چشمش به صید می‌افتد، از شدت ترس در جایش بی‌حرکت باقی می‌ماند. درون تور انسانی با شکلی عجیب و غریب قرار دارد. سعی می‌کند فرار کند ولی آن انسان او را به خدا قسم می‌دهد که از دام نجاتش دهد. زمانی که عبدالله بری نسبت به این موجود عجیب اطمینان پیدا می‌کند، از خلق و خو و اصالتش می‌پرسد. مرد بحری نیز او را از سرزمین انسان‌های دریایی با خبر می‌سازد که در کف دریا در سعادت و سرور زندگی می‌کنند و از قوانین عادلانه‌ای پیروی می‌کنند که برای همگان به طور یکسان اجرا می‌شود و امنیت سرزمین را تامین می‌سازد.

پس از آن رابطه دوستانه بسیار گرمی میان انسان دریایی «عبدالله البحری» و صیاد که «عبدالله برّی» نام دارد، برقرار می‌شود. و به یکدیگر هدیه می‌دهند به گونه‌ای که بحرّی جواهر و زمرد و یاقوت از دل دریا بیرون می‌آورد و در توبره عبدالله برّی می‌کند، برّی نیز انار و انگور و بادام و انجیر و میوه‌های دیگر برای او می‌آورد.

قسمت مهم داستان که با علم رابطه تنگاتنگی دارد آنجاست که عبدالله بحرّی بدن دوستش را با روغن مخصوصی چرب می‌سازد تا برای روزها و شب‌ها بتواند در دریا شنا کند بی‌آن که دچار مشکلی شود. پس او را با خویش همراه می‌سازد تا با آن اتوپیای زیبا آشنایش کند. در آنجا همه ساکنان در نهایت تفاهم با یکدیگر به سر می‌برند گرچه دین و مذهب‌هایشان متفاوت است. فقط یک نوع غذا می‌خورند و آن هم ماهی است. جواهر و مروارید در نزد آنها ارزشی ندارد تنها پولی که متداول است، ماهی است و زمانی که عبدالله برّی از دوست بحرّی‌اش می‌پرسد «پس مهریه همسرانتان چیست؟ آیا گوهر و طلا به آنها می‌دهید؟ پاسخ می‌دهد: گوهرها در نزد ما سنگ‌های بی‌ارزشند. و کسی که قصد ازدواج دارد، مقداری مشخص از انواع ماهی را به اندازه هزار، دو هزار یا بیشتر و یا حتی کمتر مهریه‌اش می‌سازند. البته بر اساس توافقی که با پدرزن به عمل می‌آید» (همان، ج ۴، ص ۲۳۷).

این گونه است که مدینه‌های فاضله یا اتوپیایها Utopia، اقتصادی مبتنی بر پول ندارند. گویی که پول و ثروت صافی و درخشندگی آنها را تیره‌گون می‌سازد و شادی و سرور را فاسد و نابود. و اتوپیا نویس‌ها کمتر بدان اشاره می‌کنند و در بیشتر آثارشان از ذکر آن سر بازمی‌زنند تا بدانجا که نویسنده فرانسوی سیرانودی برگراک در نوشته‌هایش چنین تصور می‌کند که ساکنان ماه به جای آن که با پول حساب بپردازند، قصیده‌ها را می‌سرایند. بنابراین، دیدگاه اتوپیایها نسبت به ثروت نگاهی منفی است و به جای آن به ارزش‌های دیگری روی می‌آورند و جایگزین ثروت می‌سازند تا در جامعه فاضله انتشار یابد و جامعه را از شر ثروت و فسادهایش در امان دارند (مجله دیوجین، العدد ۷۱، ص ۴۷).

سپس عبدالله بحرّی زمانی که می‌خواهد با دوستش وداع گوید، امانتی را بدو می‌سپارد تا به ضریح مقدّس پیامبر (ص) برساند، زمانی که سرگرم خداحافظی هستند، عبدالله برّی مردمانی را می‌بیند که شادی و هلهله می‌کنند، از دوستش می‌پرسد آیا آنها عروسی دارند؟ بحرّی پاسخ می‌دهد که فردی از آنها مرده است، برّی تعجب می‌کند و برای دوستش شرح می‌دهد که چگونه زنها در خشکی به خود سیلی می‌زنند و برای میت مویه سر می‌دهند و مردم غمگین می‌شوند و گریبان خویش را در سوگ از دست رفته چاک می‌دهند. «پس بحرّی نگاهی عمیق در عبدالله برّی افکند و گفت: امانت را بده او نیز امانت را پس داد و بحرّی او را به خشکی خارج ساخت و گفت: همنشینی و دوستی با تو را قطع نمودم پس از امروز مرا نخواهی دید و من نیز تو را نخواهم دید. پاسخ داد: چرا این گونه سخن می‌گویی؟ پاسخ داد: ای اهل خشکی آیا شما امانت خداوند نیستید؟ برّی پاسخ داد: بله، گفت: پس چگونه است که پس گرفتن امانت از سوی خداوند بر شما آسان نیست و بر آن گریه می‌کنید؟ پس چگونه است امانت پیامبر (ص)» (الف لیل و لیل، ج ۴، ص ۲۳۹).

در هر حال این داستان، یک مدینه فاضله دریایی است، با رنگ و بویی اسلامی، گرچه در این دریا یهودیان و نصاری در شهرها و سرزمین‌های جدا از هم زندگی می‌کنند و به واسطه رابطه دوستی با سرزمین مسلمانان در رفت و آمد هستند، اما شاید این سؤال پیش آید که چرا مدینه فاضله دریا و نه خشکی؟ جواب این است که غالباً راوی می‌خواهد درد و رنجی را که مسلمانان تحمل کرده‌اند و استبداد و تسلطی را که در آن به سر برده‌اند بدین گونه جایگزین کند. لذا شهری را در اعماق دریا تصور کرده که ساکنانش همه آدم‌های دریایی هستند. شاید نویسنده این داستان پس از آن که مردم ایمان خود به عدالت را بر روی خشکی از دست دادند، این امر را عاقلانه‌تر و صادقانه‌تر دانسته است!

## ۳) حی بن یقظان

داستانی است فلسفی با رنگ و بوی دینی. در قرون وسطی توسط نویسند مشهور اندلسی ابوبکر بن طفیل<sup>۲</sup> خلق شد تا مسائل دینی و فلسفی را مورد چالش قرار دهد. حی بن یقظان، فرزند طبیعت است زیرا از آن پیدایش یافته، در آن رشد کرده و به دست آن پرورش یافته، پس این کودک (حی) از گلی آفریده شده است که تمام شرایط زندگی را از حرارت و رطوبت گرفته تا اعتدال و حتی اخلاق را دارا بوده است. امری که باعث شده است تا از درون این گل انسانی با نام حی بن یقظان سر برآورد. در این اثناء آهوی از آهوان جزیره که برآش را از دست داده است، شیر دادن به حی را بر عهده می‌گیرد و از او حمایت می‌کند. حی نیز همچون کودکی که به مادرش عادت می‌کند، به آن آهو عادت کرد. ابن طفیل قهرمان داستانش را از زمان نر می ناخن‌هایش تا زمانی که به بلوغ و رشد می‌رسد دنبال می‌کند و تحولات عقل کودک را از ادراک گرفته تا داوری و استنتاج را یکی یکی شرح می‌دهد.

اما تنها رخدادی که سرنوشت ابن یقظان را تغییر داد و باعث شد تا به اندیشه‌های روحانی روی آورد، مرگ آهوی مادر و جستجویش به دنبال دلیل مرگ او بود. بدین ترتیب باعث شد تا سؤالهای فراوانی در ذهن وی پدیدار گردد، درباره سرنوشت مادر، این که چرا مرده است و این مرگ که او را دربر گرفته است چیست؟ این همان امری است که (حی) را به اندیشه و تفکر در پروردگار و دلبستگی به او و محبت به او و می‌دارد. البته بی‌آن که عبادت‌های مخصوص و آیین ویژه خداپرستی را به جای آورد و بدین ترتیب خورشیدهای حکمت و سعادت در وجودش طلوع می‌کنند. در اینجا حی بن یقظان به عنوان الگوی انسان خیرخواه ظاهر می‌شود که سرشت پاک و مطهرش او را به سوی دوست داشتن خیر و نیکی رهنمون می‌سازد. بلکه خود او همان خیر و برکت است که بر موجودات جزیره نازل شده است. زیرا «... با خویشتن عهد بست تا هیچ نیازمند و یا معیوب و یا زیانباری را نبیند. و یا این که حیوان و گیاه ناباروری را نبیند مگر آن که او قادر باشد آن را برطرف سازد. پس چون چشمش بر گیاهی می‌افتاد که گیاهی دیگر از تابش نور خورشید بر آن مانع شده است، یا این که گیاهی دیگر به او پیچیده و آزارش می‌دهد و یا این که از تشنگی می‌خواهد تلف شود، آن حجاب و مانع را اگر امکان داشت برطرف می‌کرد و میان آن و دیگری فاصله ایجاد می‌کرد و در حد توانش به آن تشنه آب می‌داد و چون چشمش به حیوانی می‌افتاد که گفتاری خسته‌اش کرده و یا این که صیادی به او تیر افکنده، و یا در چشم و گوش‌هایش خس و خاشاکی افتاده، و یا تشنه و گرسنه شده است، نهایت سعی خویش را به کار می‌برد تا همه آنها را برطرف سازد و سیراب و شیرش نماید(ابن طفیل، ۱۹۳۵م، ص ۱۰۷-۱۰۸).

ابن یقظان بر این امور مداومت ورزید تا این که الگوی زنده‌ای از انسانی صالح و نیک رفتار با ایمانی حقیقی و بر محور مکاشفه الهی شد. بنابراین ابن طفیل از طریق حی بن یقظان داستانی اتوپیاپی تقدیم می‌دارد که قهرمانش شخصیتی اتوپیاپی و خیالی است به گونه‌ای که در دنیای حقیقی نمی‌توان نمونه خارجی برای آن ذکر کرد. و اگر چنین است که ادبیات اتوپیاپی، به جمهوری‌ها و مدینه‌های فاصله مربوط می‌شود، از آن جهت که اتوپیاها جامعه‌هایی بشری هستند که قوانینی فاضل در آنها جاریست و زندگی خالی از هر عیب و نقصی دارند، پس داستان حی نیز به الگوی رفیع بشری می‌پردازد از آن جهت که او فردی بی‌ظنیر و به عبارتی واضح‌تر همان هدف و غایت است.

باید توجه کرد که روابط انسانی، هسته اتوپیاها را که رؤیای سعادت اجتماعی را در سر دارند، تشکیل می‌دهد اما جامعه حی بن یقظان را عناصر طبیعت یعنی، حیوانات، گیاهان، کوهها و رودها و... تشکیل می‌دهند. جز آن که ابن یقظان الگو بودن خویش و

<sup>۲</sup> ابن طفیل: ابوبکر محمد بن عبدالملک بن محمد بن محمد بن الطفیل، در «وادی آش» شمال شرقی غرناطه متولد شد. ولادتش مابین سالهای ۵۰۴ هـ و ۴۹۴ هـ. گزارش شده است. وی با ابویعقوب یوسف بن ابی‌محمد عبدالؤمن علی القیسی حاکم مغرب همنشین شد. در علم ستاره‌شناسی، ریاضیات، طب و شعر مهارت یافت. منصب دبیری حاکم غرناطه به وی سپرده شد همچنین با حکیم اندلسی ابوالولید بن رشد رابطه داشت. وی در سال ۵۸۱ هـ وفات یافت.

مقدس بودنش را حفظ کرده است، با این ویژگی که او شخصیتی اتوپی دارد که می‌تواند به واسطه آن هموطن صالحی در هر جمهوری فاضله‌ای باشد. علاوه بر آن دارای ایمان و رابطه‌ای کامل با خداوند سبحان است که هیچ مانعی نمی‌تواند آن را تیره‌گون سازد. باید ابراز داشت که داستان با آن که سبکی ساده و روان دارد، از نکات ادبی و رخدادهای هیجان انگیز خالی و به دور نیست. از جمله رویدادهای ظریفی که در داستان نهفته است دیدار حی بن یقظان با بشری دیگر است که شبیه اوست و او (أسال) صوفی است که از شهرش به خاطر گوشه‌نشینی و پرستش خدای خارج شده است. مولف می‌گوید: «اما حی بن یقظان نمی‌دانست او چیست؟ زیرا در میان حیواناتی که پیش از آن دیده بود، چنین چیزی مشاهده نکرده بود، و بر تنش جبه‌ای سیاه از موی و پشم داشت. پس گمان کرد که لباس طبیعی است، و در حالی که از او تعجب کرده بود، در اندیشه فرو رفت» (همان، ص ۱۲۹).

حس ادبی و هوش فلسفی و منطقی ابن طفیل زمانی آشکار می‌شود که ماجرای تعقیب نمودن أسال زاهد را توسط حی بن یقظان شرح می‌دهد: «(أسال زاهد) از ترس این که (حی) مانعش شود پای به فرار گذاشت پس حی بن یقظان همان گونه که سرشتش اقتضا می‌کرد، در پی آثار او به راه افتاد، زمانی که دید در فرار کردن شتاب می‌کند، پنهان شد تا أسال گمان کند منصرف شده و از آن ناحیه دور گشته است. اسال چون شرایط را مهیا دید، شروع به دعا و راز و نیاز و گریه و زاری نمود، تا آنجا که از همه چیز غافل شد بنابراین حی کم‌کم نزدیک شد تا نزد وی رسید، طوری که تسبیح و دعایش را می‌شنید. و فروتنی و گریه‌اش را می‌دید. او صدایی زیبا و کلماتی منظم را شنید که هرگز نمونه آن را در میان حیوانات مشاهده نکرده بود» (همان).

بنابراین مشاهده می‌کنیم که مؤلف شخصیت حی را به شیوه ادبی زیبایی توصیف می‌کند، از آن جهت که شخصیت وی به طور فطری به دنبال دانستن ناشناخته‌هاست، همچون کودکی که سرش مملو از پرسش درباره دنیایی است که بدان پای نهاده است.

از سوی دیگر تأثیر پذیری ابن یقظان از محیط زیستش آشکار می‌شود، او زمانی که صیدش را دنبال می‌کند همانند حیوانات وحشی رفتار می‌کند، لذا می‌بینیم که حيله‌گری می‌کند و در راه شناخت این مخلوقی که شبیه خودش است، پنهان می‌شود. بنابراین نشانه‌های ادبی و فنی متعددی وجود دارد که از «حی بن یقظان» یک اتوپیا و اندیشه ممتاز خلق می‌کند. محمد غنیمی هلال می‌گوید: «داستان حی بن یقظان از پختگی بالایی برخوردار است در همه موارد از شرح و توجیه گرفته تا قانع سازی به وسیله رخدادهای علیرغم این که قالب داستانی آن بهانه‌ای است در جهت ذکر آراء و عقاید بی‌شمار فلسفی. بدین خاطر برخی از ناقدان اروپایی آن را جزء بهترین داستان‌های تمام قرون وسطی به شمار آورده‌اند» (غنیمی هلال، ۱۹۹۹ م، ص ۲۳۵).

داستان حی بن یقظان یک اتوپیای علمی-تخیلی است. چگونگی اثبات این امر را باید که در نویسنده آن یعنی ابوبکر بن طفیل جستجو کرد. ابن طفیل از دانش بالایی برخوردار بوده است تا جایی که در زمینه پزشکی چیره‌دست شده و به فضل این مهارت، از جمله خواص اندلس شده است. «ابن طفیل نخست در غرناطه به طبابت پرداخت، سپس دبیر مخصوص حاکم این ناحیه شد و چون فیلسوف مها عنان به دست پیری سپرد، ابن رشد جای او را در طبابت خلیفه به سال ۵۷۸ هـ گرفت» (دائرة المعارف الاسلامیه، المجلد الأول، بدون تاریخ، ص ۲۱۳).

این دانش وی باعث شد تا در علم طب و کالبدشناسی پیشرفت چشمگیری داشته باشد به نحوی که از این مهارت، در شرح نظریه کیفیت آفرینش حی بن یقظان از خاک استفاده کرد لذا می‌گوید: «اما کسانی که پنداشته‌اند وی از خاک آفریده شده گفته‌اند که در جایی از زمین این جزیره در پی گذشت سالها، گلی به وجود آمد تا این که گرما و سرما و رطوبت و خشکی در آن به یک اندازه و به صورت عادلانه‌ای امتزاج یافت، این خمیر مایه گلی بسیار بزرگ بود. بدین ترتیب یکدیگر را در اعتدال امتزاج مقدم می‌شمردند تا نطفه (أمشاج) تشکیل شود، ... پس در آن موقع روحی که «هو من امر الله تعالی» است در وی دمیده شد» (ابن طفیل، ۱۹۳۵ م، ص ۳۰).



از این عبارتها به خوبی می‌توان دریافت که گستره خیال‌پردازی ابن طفیل تا به کجاست. به نحوی که وی از دانش پزشکی خویش جهت قانع سازی و توجیه رخدادی باور نکردنی استمداد می‌جوید. بنابراین کلمات و الفاظی همچون عناصر تشکیل دهنده جسم و خمیر مایه گلی و اعتدال مزاج همه ممکن است که در نزد خواننده از صدق و راستی برخوردار باشد ولی اینها اموری هستند که در گرو خیال علمی است البته جز آنچه که از کتابهای آسمانی درباره خلقت اولیه آدم به ما رسیده است، خلقتی که از ماده گل و یا خاک صورت پذیرفته است.

ابن طفیل از این مهارت خویش در جای دیگر نیز بهره می‌گیرد؛ آنجا که آهوی مادر (مادر حیّ بن یقظان) می‌میرد و حیّ به دنبال جوابی است برای سوال «مرگ چیست؟» لذا مادر را کالبد شکافی می‌نماید تا به حقیقت مرگ دست یابد. گرچه حقیقت مرگ امری فلسفی است، ولی امر کالبد شکافی امری علمی است که در آن زمان نمی‌توان مصداقی برایش جستجو کرد مگر آن که آن را مقدمه‌ای بر علم کالبد شکافی امروز دانست.

#### ۴) منابع ادبی دیگر

در برخی از منابع کهن ادبیات عرب اخبار و حکایت‌هایی در قالب احادیث ویا داستانهای شبانه آمده است. لذا روایت شده است که این موارد، داستانهای دینی و یا شگفت‌انگیزند که حوادث آنها در زمانهای بسیار دور و دراز رخ داده است. یکی از مواردی که بسیار با این موضوع ارتباط دارد، امور شگفت‌انگیزی است که در زمان سلیمان بن داود (ع) رخ داده است. چه خداوند قدرت احاطه بر تمام مخلوقات زمینی از انس گرفته تا جن و حیوان و بادها را در اختیار او قرار داد. گرچه برخی از راویان و داستان‌سرایان در اخبار حضرت سلیمان غلو کرده و افراط ورزیده‌اند تا بتوانند از این طرق بر خلق امور بسیار شگفت‌انگیز و خیالی دامن بزنند ولی ما به این ناحیه از داستان‌های حضرت سلیمان وارد نمی‌شویم زیرا که ربطی با موضوع مورد بررسی ما ندارد بلکه بر دستگاهها و ابزارهای عجیبی که خیال راوی و یا قصه‌گو آنها را خلق کرده است اکتفا می‌نماییم.

در زمان حضرت سلیمان (ع) شخصی به نام آصف بن برخیا که وزیر حضرت سلیمان بود و یک جتی غول‌پیکر به نام صخر استخدام شدند تا ابزار و وسایل عجیبی را که سلیمان حکیم دستور می‌داد، اختراع کنند. در یکی از کتابها آمده است که حضرت سلیمان «به آصف بن برخیا که وزیرش بود و خداوند متعال نیز در قرآن بدین گونه از او یاد کرده است «قال الذی عنده علم من الكتاب» (النمل، آیه ۴۰) دستور داد که، از دانش دریا چیزی بر من آرید، او نیز گنبدی از جنس کافور سفید آورد که چهار درب داشت، یکی از یاقوت، یکی از گوهر، یکی از زبرجد سبز و همه این ورودی‌ها باز بودند و قطره‌ای آب در آن نفوذ نمی‌کرد و این گنبد در داخل دریا و مکانی ژرف قرار داشت» (الیافعی الیمنی، ۱۹۹۵م، ص ۲۴۱-۲۴۲).

این زیردریایی که سلیمان نبی ساخته است از مواد موجود در طبیعت ساخته شده است. و انسان همواره رؤیای فرو رفتن در عمق دریا را در سر می‌پروراند تا بتواند حس کنجکاوی خویش را سیراب سازد و این که شاید مخلوقات عجیب و غریبی در دریا وجود داشته باشند و یا این که گوهرهایی در آن نهفته باشد.

گرچه سلیمان نبی و مشاورش آصف بن برخیا توانستند زیردریایی اختراع کنند ولی صخر جنی چیزی عجیب‌تر و شگفت‌انگیزتر از آن را اختراع کرد، بدین ترتیب که حضرت سلیمان وظیفه ساختن کرسی قضاوت را به وی محول نمود، و از او خواست تا این کرسی بسیار بی‌نظیر و هراس‌انگیز باشد به گونه‌ای که وقتی شخصی گناهکار و یا شاهدی پوشالی و دروغگو آن را می‌بیند دچار لرزش شود و حیران گردد. این جتی کرسی بزرگی از جنس عاج ساخت سپس با یاقوت و مروارید و زبرجد و جواهر آن را مزین نمود و چهار ستون آن را از چهار نخل از جنس طلای ناب قرار داد که سر بر آسمان کشیده بودند. شاخ و برگ آنها را از یاقوت سرخ و زبرجد سبز ساخت و بر بالای دو نخل از آنها، طاووسی طلایی قرار داد و بر فراز دو نخل دیگر دو عقاب طلایی. و در دو طرف کرسی، دو شیر خفته از جنس طلا قرار داد. «و هرگاه که سلیمان می‌خواست بر آن کرسی درآید، گام‌هایش را که بر پله نخست می‌نهاد، کرسی همچون سنگ آسیایی پرشتاب، می‌چرخید و عقابها و طاووس‌ها پرهایشان را

می‌گشودند و شیرها نیز دست‌هایشان را باز کرده و با دم خویشت زمین را می‌کوفتند. این حرکات در هر پله‌ای که بالا می‌رفت اجرا می‌شد و چون بر فراز کرسی فرود آمد، طاووس‌هایی که بر بالای نخل‌ها بودند تاج سلیمان را گرفتند و بر سرش نهادند و در این هنگام باز هم کرسی با هر آنچه که در آن قرار داشت می‌چرخید، و آن دو شیر نیز سر خویشت را به سوی سلیمان بالا آورده و از دهانشان مشک و عنبر جاری می‌ساختند سپس کبوتری از جنس طلا تورات را برگرفته و نزد سلیمان حکیم آورد، وی نیز کتاب را گشود و در حالی که بر مردم می‌خواند، آنها را به عدالت در قضاوت فرا خواند. ابواسحاق روایت کرده است که معاویه از وهب بن منبه پرسید: چه چیزی کرسی را می‌چرخاند؟ پاسخ داد: دو بلبل از طلا و ادامه داد زمانی که کرسی می‌چرخید، این دو شیر دست‌هایشان را باز می‌کردند و با دم به زمین می‌کوبیدند و عقابها و طاووس‌ها بال‌هایشان را می‌گشودند در این حالت، گواهان از این صحنه دچار ترس و بیم می‌شدند و وحشت می‌نمودند و جز بر حق گواه نمی‌دادند» (التویری، ج ۱۴، ۱۹۴۳ م، ص ۱۰۹-۱۱۰).

آنچه مسلم است این است که این کرسی قضاوت کاملاً اتوماتیک است، همچون ربّاتی است که طبق برنامه‌ریزی و به عبارت قدیمیان به وسیله علم الحیله کار می‌کند و تمام این حرکات‌ها و دوران‌ها و حرکات‌های شیرها و طاووس‌ها و عقاب‌ها توسط دو بلبل طلائی که در آن تعبیه شده‌اند، انجام می‌پذیرد.

اما کتاب «التوهم» نوشته حارث المحاسبی<sup>۴</sup> درباره جهانی دیگر، یعنی جهان پس از مرگ و بهشت و جهنم سخن می‌گوید. مؤلف در این کتاب از نیروی تصور و تخیل خواننده بهره می‌جوید تا او را از این طریق به جهانی دیگر منتقل سازد یعنی جهان حساب و حسابرسی. بنابراین از کلمه «توهم» به معنای «تخیل» بهره می‌جوید همان طوری که می‌گویند: «توهم أنک کنت علی الصراط و من تحتک المیزان ... و توهم، و توهم...» بنابراین خواننده ساعتها در این خیال به سر می‌برد در حالی که از پل صراط عبور می‌کند یا با فرشته مرگ روبرو می‌شود و یا در سعادت بی‌انتها به سر می‌برد آنجا که بر فراز تپه‌های یاقوت و در بین درختان بهشتی و یا قصرهای مرواریدی و در میان حورالعین است و یا بر «اسب‌های مرواریدی و یاقوت» سوار است.

محاسبی در توصیف اسب‌هایی از جنس مروارید و یاقوت می‌گوید: «...چون اولیای خدا از دیدار وی مسرور گشته و خداوند نیز آنان را گرامی داشت و با مناجات و فرموده‌های خویشت قلب‌هایشان را نرم و لطیف ساخت، به آنها اجازه داد تا به سوی بزرگواری و نعمت و لذت‌هایی که برایشان فراهم آورده بود، باز گردند. ایشان نیز سوار بر اسبانی از مروارید و یاقوت که در بهشت برین پرواز می‌کردند، بازگشتند» (المحاسبی، ۲۰۰۱ م، ص ۷۶).

بنابراین در این مطلب، که گفته شد، در برابر اسب‌های عجیبی قرار داریم که پرنده هستند و از طرف دیگر از گوشت و خون نیستند که از مروارید و یاقوت هستند. اسب‌هایی که صاحبان خویشت را به هر جا که آرزویش را دارند، می‌برند. زیرا اسب‌های بهشتی فرمانبردار اولیاء خدا هستند. خواننده این توانایی را می‌یابد که به همراه نویسنده این اسب‌های آفریده شده از سنگ‌های قیمتی را که در آسمان بهشت در پروازند، احساس کند. این همان رؤیای پروازی است که انسان آن را از مدت‌ها قبل در پرندگان سعادت‌مند و در حال پرواز مشاهده کرده است. رؤیایی که می‌تواند برای بشر آسایشی بی‌نظیر به همراه داشته باشد. اگر در میراث کهن عرب بیشتر به جستجو پردازیم، به داستان‌های فراوانی برمی‌خوریم که رؤیای انسان را در ایجاد وسیله‌ای برای رفتن به اعماق دریاها، پرواز، هشدار و یا آسایش برآورده می‌سازند. این گونه داستان‌ها را می‌توان در مروج الذب مسعودی و عجائب المخلوقات قزوینی و نه‌ایه الأرب نویری و یا المستطرف فی کلّ فنّ مستظرف شهاب‌الدین ایشی‌بھی جستجو کرد. به

<sup>۴</sup> - حارث بن اسد المحاسبی البغدادی: صوفی و زاهد، دانش آموز جنید بغدادی بود. از آن روی محاسبی لقب داده‌اند که بسیار اهل محاسبه نفس بود، تا جایی که برخی روایت کرده‌اند در انگلستان وی رگی وجود داشت که وقتی به سوی طعام شبه‌ناکی دست دراز می‌کرد، آن رگ حرکت می‌نمود. کتاب‌هایی در اصول و پند و سلوک دارد که مهم‌ترین آنها است: «کتاب الرعايه» و «التوهم».

عنوان مثال در کتاب المستطرف ..... شهاب‌الدین ابشیهی از اشیائی سخن می‌گوید که تعجب خواننده را برمی‌انگیزد. همانند آینه‌ای که تصویر کشورها و سرزمین‌های دور را به بیننده‌اش نشان می‌دهد بی‌آن که آینه‌ای جادویی و یا طلسم شده باشد. همچنین در این کتاب سخن از (اوزه) پرنده‌ای مسی است که در ورودی شهر نهاده می‌شد «پس چون شخص غریبی وارد شهر می‌شد این پرنده مسی صدایی ایجاد می‌کرد که مردم شهر می‌شنیدند» (الابشیهی، ۱۹۹۳م، ص ۴۰۰).

پرنده مسی ارزان‌ترین وسیله‌ای بود که در میان وسایل عجیب و شگفت‌انگیز قرار داشت. زیرا تا بدینجا مشاهده کردیم که بیشتر وسایل عجیب از جواهر زیبا و مواد گرانبهائی چون چوب آنوس، عاج، یاقوت، مروارید، زمرد و دیگر سنگ‌های قیمتی ساخته می‌شدند. شاید امور شگفت‌انگیزی که این ابزار ایفا می‌کردند مؤید گرانبها بودن آنها نیز باشد زیرا چنین وسایلی اقتضا می‌کند که گرانبهاترین نیز باشند.

## ۵) نتیجه گیری

بنابر آنچه که از نظرها گذشت، چنین می‌توان ابراز داشت که سخن از اساطیر، خرافه‌ها، داستان‌های فولکلور و غیره، سخن از اموری ساده و بی‌آلایش نیست. بلکه اندیشه‌هایی که در پس برخی از آنها نهفته است، ناخودآگاه خیال خواننده و یا شنونده را به دستاوردی علمی پیوند می‌دهد. با توجه به این منابع داستانی کهن عرب «الف لیله و لیله» و «رساله حی بن یقظان» و نظایر آن دو در طول تاریخ کهن ادبیات عرب، باید اذعان داشت که بی شک ادبیات علمی-تخیلی معاصر عرب نخستین دستمایه خویش را از قعر تاریخ برگرفته است و تقلیدی دانستن آن از نظیر اروپایی خود در قرن نوزدهم و یا حاصل اندیشه معاصر عرب دانستن آن، کاملاً نادرست بوده و اصالت تاریخی آن را زیر سؤال می‌برد.

ادبیات علمی-تخیلی معاصر عرب ادامه داستان‌های بسیار ساده و روان گذشتگان و نیاکان درباره شیاطین و قالیچه پرنده و چراغ جادو و صدها مورد دیگر است. لذا به فراموشی سپردن این امور، پشت پا زدن به دسترنج و لو اندک دیرینیان و خالی ساختن میدان جهت تاخت و تاز ادبای غربی و آثار نه چندان وزین آنها است.

## منابع

۱. القرآن الکریم
۲. ابن طفیل، ابوبکر محمد، حی بن یقظان، مطبوعه ابن زیدون، دمشق، الطبعة الأولى، ۱۹۳۵م.
۳. الابشیهی، شهاب الدین محمد بن أحمد أبی الفتح، المستطرف فی کل فن مستطرف، شرح: د. مفید قمیحه، دار الکتب العلمیة، بیروت، الطبعة الأولى، ۱۹۹۳م.
۴. التلاوی، محمد نجیب، قصص الخیال العلمی فی الأدب العربی، دار المتنبی، بیروت.
۵. الحنفی المصری، محمد بن أحمد بن إیاس، بدائع الزهور فی وقائع الدهور، المطبعة الكبرى الأميریة، بولاق، مصر، ۱۳۱۱هـ.ق.
۶. ألف لیله و لیله، مکتبه و مطبعة المشهد الحسینی، القاهرة، بدون تاریخ.
۷. المحاسبی، أبو عبدالله الحارث بن أسد المحاسبی البصری، التوهم، مکتبه ابن القیم، الدار الدمشقیة، دمشق، الطبعة الثالثة، ۲۰۰۱م.

۸. النويرى، شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب، نهاية الأرب فى فنون الأدب، المجلدان الحادى عشر و الرابع عشر، دارالكتب المصرىة، القاهرة، ۱۹۴۳م.
۹. اليافعى، عفيف الدين أبوالسعادات عبد الله بن أسعد اليافعى اليمنى، روض الرياحين فى حكايات الصالحين، تح: د. محمد عبد الرحمن ويسى، مكتبة أسامة بن زيد، حلب، الطبعة الأولى، ۱۹۹۵م.
۱۰. دائرة المعارف الإسلامىة، المجلد الأول، دار المعرفة، بيروت
۱۱. ديوجين، العدد (۷۱)، عام ۱۹۸۶م.
۱۲. عزّام، محمّد، الخيال العلمى فى الأدب، دار طلاس، دمشق، الطبعة الاولى، ۱۹۹۴م.
۱۳. هلال، محمد غنىمى، الأدب المقارن، دار العودة، بيروت، الطبعة الثالثة، ۱۹۹۹م.